



قیم‌های مذکر و تحت‌الحمایه‌های مونث در منازعه بر سر هویت زنان ایرانی



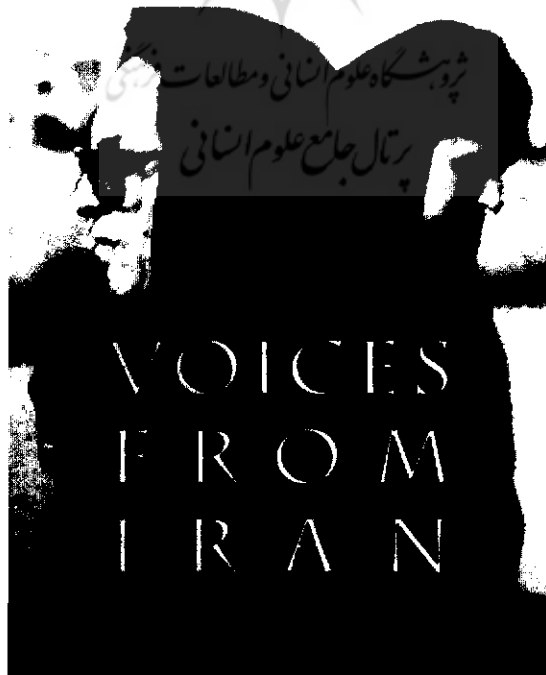
نقدی بر دو کتاب :

Camron Michael Amin, *The Making of the Modern Iranian Women: Gender, State, Policy, and Popular Culture, 1865-1946*, Gainesville: University Press of Florida, 2002. xii+ 320 pp.

Mahnaz Kousha, *Voices from Iran: The Changing Lives of Iranian Women*, Syracuse, N.Y.: Syracuse University Press, 2002, x+244 pp.

چنانچه این دو کتاب را توأمان قرائت کنیم، تصویری جامع از مناسبات جنسیتی مدرن ایرانی به دست می‌آوریم که از تقابل متعارف میان «سنت» و «مدرنیته» فراتر می‌رود. به جای آن، این دو کتاب محدوده‌ای را به نمایش می‌گذارند که در آن تصور می‌رود نقش زنان در فرهنگ و جامعه تسهیل‌کننده تعاریف (مردانه) تحمیل شده در مورد رفتار مناسب باشد؛ در عین حال که منازعات میان مردان رقیب بر سر تغییرات در تعریف آنچه مناسب تلقی می‌شود، نیز جریان دارد. امین مطالعه‌ای تاریخی در مورد گفتمان عمومی و سیاست‌های دولتی ارائه می‌دهد، کوشا تاریخ شفاهی معاصر در مورد زندگی داخلی زنان را ارائه می‌کند. اما هر دو کتاب بیانگر آن‌اند که زنان که در این بین گیر کرده‌اند، تلاش می‌کنند تا برای برخورداری از زندگی کامل به چانه‌زنی پرداخته و در عین

حال انتظارات و تقاضاهای متعارض را برآورده سازند. کتاب امین مطالعه تاریخی اصیل و محققانه‌ای در مورد مباحث سیاسی و سیاست‌های دولت در مورد زنان در محدوده زمانی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است که در آن تمرکز عمده بر تناقضات نهفته در پروژه رضاشاهی «بیداری زنان» (۱۹۴۱-۱۹۳۶) است. این کتاب قطعا یکی از بهترین کتاب‌هایی است که اخیراً درباره جنسیت و هویت در مورد اوایل دوره مدرن در ایران انتشار یافته است. علت آن است که مطالعه امین برخلاف بسیاری از تحقیقاتی که درباره زنان ایرانی منتشر شده است، با استدلال نظری اصیلی همراه شده است. امین از مفهوم «قیمومیت مردانه» برای پرداخت تحلیل خود درباره قریب به یکصد سال سیاست دولت و تحول فرهنگی مرتبط با زنان ایرانی استفاده می‌کند. او استدلال می‌کند که به رغم تحولات ایجاد شده در خود دولت (رژیم و گذار از قاجاریه پهلوی) و همچنین در سیاست‌های دولت و منتقدان آن، نخبگان مرد در اوایل دوره مدرن در ایران در این مورد اشتراک داشتند که خود را قیم زنان می‌دانستند. زنان ایرانی به عنوان نماد هویت ملی، باید مقاصدی را برآورده می‌ساختند که تأمین‌کننده منافع ملی به بهترین شکل بودند و از سوی مردان تعیین شده بودند. مجادله بر سر منفعت ملی بود: آیا این منفعت به صورت بهینه در فرهنگ سنتی تجسم یافته است یا در پذیرفتن آنچه نوین است؟ در تکرار نهادهای فعلی یا در تحول آنها؟ مردان (و معدودی از زنان) با حرارت در مورد نقش مناسب زنان در جامعه مدرن ایران با یکدیگر مجادله می‌کردند. اما همگی آنها در اینکه برای زنان چشم انداز استقلال سیاسی و اقتصادی را در نظر نداشتند، مشترک بودند.



گرچه برخی از زنان در اواسط قرن (بیستم) برای خود زندگی‌هایی از نوع دیگری رقم زدند (برای مثال اولین خلبان زن ایرانی، اولین نسل زنان دکتر و پزشک)، اما آنها نیز خود را مدیون نظامی می‌دانستند که توسط مردان صاحب صلاحیت اداره می‌شد. امین روشن می‌سازد که در سراسر دوره مورد مطالعه او مسأله زن در ایران بر سر آزادی یا برابری زنان نبوده است، بلکه به رقابت میان قیمان مرد و درک آنها از پیشرفت ملی مطلوب بازمی‌گشت. این بدان معنا نیست که امین نقش عامل زنانه را در این میان دستکم می‌گیرد. او پیشرفت زنان را سمبل گفتمان ملی بر سر هویت‌های مدرن رقیب می‌داند و به تنش‌هایی توجه دارد که این سمبلیسم در زندگی واقعی زنان ایجاد کرده است.

استفاده امین از چارچوب مفهومی قیومیت مردان به او اجازه می‌دهد که دوره‌بندی تاریخی تاریخ ایران مدرن بر حسب رژیم‌های سیاسی قجر، پهلوی و دوره اسلامی را از نو صورت‌بندی کند. به جای آن، او تداوم‌های موجود در خلال سلسله‌ها را به رغم تفاوت‌های بنیادین در سیاست‌ها دنبال می‌کند. او به ویژه بر دوره «بیداری زنان» از ۱۹۳۶ تا ۱۹۱۴ تمرکز می‌کند که در طی آن رضا شاه برنامه فمینیسم دولتی را در پیش گرفت و در تلاش بود تا زن ایرانی مدرن، یعنی زن تحصیل کرده، شاغل و بی‌حجاب را خلق کند. مجادلات بر سر «بیداری زنان» غالباً حول این پرسش دور می‌زند که آیا این برنامه زنان را از قیود سنت اجتماعی و مذهبی رها کرده است. یا آن که رفتار زنان را با توجیه یک مدرنیزاسیون ساختگی بر آنها دیکته کرده است.

امین به گونه‌ای مؤثر استدلال می‌کند که هر دو تفسیر معتبراند. مهم آن است که «بیداری زنان» در تلاش نبود تا زن ایرانی برابر یا مستقل را به وجود آورد، بلکه هدف از آن به وجود آوردن زنی بود که مکمل مناسبی برای شوهر مدرن ایرانی خود (و مادری خوب برای فرزندان شوهر)، باشد. به نحوی که هر دو نقش‌های ملی خود را در برنامه مدرنیزاسیون پهلوی ایفا کنند. جالب آن که امین توضیح می‌دهد که بخش زیادی از مقاومت در مقابل اصلاحات مربوط به «بیداری زنان» به این دلیل اتفاق افتاد که مردان ایرانی عادی دریافتند که قیومیت شخصی آنها بر زنان‌شان به طور روز افزون تحت‌الشعاع قیومیت پدرانه و ملی رضا شاه قرار گرفته است. از این رو حمله‌هایی بر ضد اصلاحات دولتی، به ویژه بر ضد زنان بی‌حجاب و زنان شاغل در ادارات صورت گرفت؛ هر چند تحصیل زنان و کار آنان در مقام پزشک، پرستار و معلم مورد پذیرش واقع شد. اما در دهه ۱۹۴۰، تنش میان هنجار قیومیت مردانه و امکانات جدید برای رهایی زنان که توسط خود آنان تعریف شد، توافقات صورت گرفته در طی ۸۰ سال گذشته را کنار گذاشت. در همان زمان که «بیداری زنان» به عنوان یک برنامه دولتی در حال تحلیل رفتن بود، زنان ایرانی (به همراه برخی از مردان)

اولین تلاش‌ها برای تعریف نقش نوینی را برای خود آغاز کردند که در آن دیگر اولویت با نقش خانگی (در نقش همسر و مادر) یا نقش مکمل نسبت به شهروند مرد نبود. این تلاش‌ها مصادف بود با تقاضای جدی برای حق رأی در سال ۱۹۴۶.

کتاب مهناز کوشا، برخلاف کتاب امین، تحلیلی در مورد مناسبات خانوادگی معاصر براساس تواریخ شفاهی گروه کوچکی از زنان شهری طبقه متوسط است. کار تفصیلی و در سطح خرد کوشا که نشان دهنده زندگی‌های داخلی زنان است، جذاب است و الگوهای بعضاً غیرمنتظره‌ای را به ویژه در ارتباط با مناسبات گوناگون میان دختران با مادران و پدرانشان فاش می‌کند. گرچه دختران اغلب به لحاظ احساسی، به مادرانشان نزدیکی بیشتری را حس می‌کنند، اما اغلب پدران آنها هستند که از پیشرفت و ترقی دختران حمایت می‌کنند؛ حمایتی که ضرورتاً از سوی شوهران آنها صورت نمی‌گیرد. آنچه در وهله نخست ممکن است تحولی عمومی در نگرش مردان نسبت به دستاوردهای زنان به نظر برسد، در نسل بعد وجود ندارد.



The Making of the Modern Iranian Woman

Gender, State Policy, and Popular
Culture, 1865–1946



کوشا خود این تجربه متناقض خیرخواهی پدران و تنش با همسر را تفسیر نمی‌کند، اما در پرتو تر امین، این تناقض معنی‌دار می‌شود. حتی در زندگی داخلی زنان ایرانی معاصر نیز الگوی «قیومیت مردانه» هنوز تداوم دارد. در حالی که مادران، که خود از خواسته‌ها و محدودیت‌های اقتدارمآبانه مذکر به ستوه آمده‌اند، به نوبه خود در تلاش‌اند تا دختران خود را کنترل کنند، پدران اغلب دختران خود را به چشم تحت‌الحمايه‌های خود می‌نگرند و آنها را در تحصیل و استقلال مورد تشویق قرار می‌دهند. اما این تشویق خیرخواهانه مبتنی بر رابطه مفروض پدرمآبی است. اما همین پدران اغلب همین دستاوردها را برای همسران خود بر نمی‌تابند، و دختران نیز اغلب حس می‌کنند که شوهرانشان با کسی که جفت آنها باشد، احساس راحتی نمی‌کنند. می‌توان حدس زد که این شوهران نیز خود در قبال دختران مورد حمایت‌شان پدران خیرخواهی خواهند بود. مسئله آن نیست که این مردان با پیشرفت زنان مشکل داشته باشند، بلکه آن است که آنها با زنان به عنوان موجودات مستقل برابر مسئله دارند، چرا که اقتدار (پدر مآبانه) آنها را با مشکل مواجه می‌کنند. حتی در دوره معاصر، مردان ایرانی هنوز خود را به عنوان «قیم» می‌نگرند. این مسئله ممکن است برای دختران آنها خوب باشد، اما ضرورتاً برای همسران خوب نخواهد بود.

